در نگارندی و عمل کاری / وحی هفت عمارت پنداری
نه که گیرم اگر بسپهر بلند / که نیارد بروی شاه گزند
تا بود در نشاط خانه نمک / تا اختران فلک ندارد باک
جای در خرگاه جان دارد / بر زمین حکم آسمان دارد
وان چنان بود در صناعت کار / هفت گنبد کهم چو هفت حصار
رنگ هر گنبدی خدا خانه / خوشتر از رنگ صد صنم خانه
شاه را هفت نازنین صنم است / هر یکی را ز کشوری علم است
هست هر کشوری بر آن سالی / در شمار ستاره و تقیاس
هفت بانی صدف بگفت و شنید / در جهان روز ها و مرغ افروز
عیش سازی بگنبدی هر روز / روز بانی ستاره بست بدید
جامه هر رنگ خانه دیو شد / با دلارام خانه می نو شد
گر بدین گفته ساه کار کنند / خوش تن را بزر گوار کنند
تا بود عمر در نشاط کار / باشد از عمر خویش برخوردار
شاه گفتا که رفتم این گوهم / خانه زرین و در اهنین کوهم
عاقبت کار چون باید مرد / این همه رنجها چه باید برد
خانه طاعت خدای محاست / واچه گفتی که کند بد افزارم
خانهای بدین صد هفت سازم / این همه خانها کام و هوست
در همه گرچه آفرین کوهم / آفریننده را کجا جویم
بازگفت آنچنین خطا گفتم / جای جای آفرین چرا گفتم
انگه در صبح جان نشد دیدن / همه جایش توان پرستیدن
آنچنین لفظ شاه گشت خموش / زان سخن آمده دو عشق عش
زانکه در کار نامه سمنار / هفت گنبد بسنید از اول کار
وان پری پیکران هفت اقلیم / داشت در درج خود ز درّ یتیم
در گرفت آنچنین شاه جهان / کاگهی یافت از حساب زمان
در جواب سخن نگرد شتاب / بهر بی انداختن نداد جواب
چون بدین هفت روزگار رقیب / رشیده را خواند ساه شیدا
گهی آماده کرد و برگ سپرد / تا بر درج اگر تواند برد
روزی از نشتن سپهر ستامی / بهره مند از بقا و بهرامی
مرد اختر شناس طالع بین / گرده بر طالع جنته گزین
شده بر طالع جنته نهاد / گرد کرد گنبد سرایه بنهاد
تا دو سال آنچنان بسی ساخت / کیش از پشت و انشا ساخت
چون چنان هفت گنبد گهری / گرد کند بدر بی چنان پری
هر یکی را طبع طالع خویش / شرط اول نگاه داشت پیش
شاه کند بود و هفت سپهر / چیکی جای هست داده بمهر
دیده کاف نه شد بجمله دبیر / آنچه نعمان نمود با سمنار
نا پسند آمد این بعیش را / نشتن آن قبطی آفرینش را
شاه امد شنیده داد تمام / تا شود شاه شنیده از بهرام
گفت نعمان اگر خطایی کرد / کان عقوبت بدین شتابی کرد
عدل من عذر خواه آن هم است / کار عالم چنان نداند بود
آنچ از بخل و این از کوه است / زو بلی را زبان یکی اسود
همه در کار خویش حیرانند / بخشش بهرام کرد و عنایت او در حق خلق
چاره جز خاشی نمیدانند
چونکه بهرام کیقباد و کلاه / تاج گوهر دهی نهاد و گاه
هیبت نوبی زناف فلک انگیخت / تا بچه فریاد کرد و از دو بگریخت
در جهان هستون هفت ستون / هفت گنبد کشید بر گردون
شد در آن پاره فلک بیند / پاره دید بر سپهر بلند

رنگ هر گنبدی ستاره شناس / بر مزاج ستاره کرد قیاس
هفت گنبد درون آن پاره / گرد بر سبع هفت سیاره
گنبدی کز نخستین کیوان بود / در سیاهی چو شب پنهان بود
وانکه بود بش زمشتری مایه / صندلی داشت رنگ هیرایه
واچه مریخ بود بر کارش / گوهر سرخ بود در بارش
وانکه از آفتاب داد خبر / زرد بود و ار چه از محال زر
وانکه بود از عطارد بش روی / بود هر روزه گون هر روزی
وانکه از زهره بافت آیین / بود در دیش چیزی هر چه بید
وانکه مه کرد سوی پرش راه / داشت هر سرزی چو طلعت ماه
بر کشیده بدین صفت یکسر / هفت گنبد بلف هفت اختر
هفت کشور تمام در خدمتش / وفتر هفت شاه در مهدش
گرده هر دختری زنگ برای / گنبد یار هفت گنبد جای
ارمنو دار خانه تابه فریش / گرده هر رنگ روی کنند بویش
روز تا روز شاه پرست بخت / در سرایی دگر نهاد و عمارت
سینه ایجا گرفتم سینه بود / واندگر با چنانکه زان به بود
هر کجا جام باده نوشیدی / جامه هر رنگ خانه پوشیدی
چون هر روی رای فرزانه / مجلس آراسته بهر خانه
با نوی خانه بین نشستی / جاوده بر داشتی بر دستی
تا دل شاه را چگونه برد / شاه خلوا را و چگونه خورد
گفتی افسانهای بهر انگیز / که کند گرم شبو تا نزه تیز
گرچه رسکونه بر کشید حصار / جان هر دو از اجل با خرکار
ای نظامی بگفتنی بگریز / که گوش باز گرست و خارش تیز

برخاست نشستن بهرام و عنایت در حق خلق

یا چنان ملک زین دو روزه نظام / خافت بین چگونه بهرام
چونکه بهرام سید نشاط پرست / دیده در نشتن هفت پیکر بست
روز نشستن و زیر شماسی / خیمه زد در سواد حبابسی
سوی گنبد سرای خالیه خام / پیش بانوی هند شد بسلام
تا شب اینجا نشاط بازی کرد / عود سوزی و عطر سازی کرد
شاه از آن نوبهار کشمیری / خواست بوی چو باد نشکیری
تا ز درج گهر کشاید بند / گوید بش الکا نطفی چند
تا بوی ترک چشم هندوزاد / نافه مشک را گره بگشاد
گفت اول که چرخ نوبت شاه / باد بالا چهار بالش ماه
تا جهان ملکش است جاش باد / همه سر با هر آستانش باد
هر چه خواهد که آورد در چنگ / دولتش را در آن بلا و درنگ
گر شنیدم بخردی از خویشان / خسرو کاران و چابک ایشان
که زکه با نوان قصر بهشت / بود را هد زنی بزرگ سرشت
آمدی در سرای با هر ماه / یک یک گسوتش حریر سیاه
به که مارا بقصه یار شوی / وین سیه را سپید کار شوی
بازگوئی زنگ خوابی خویش / معنی آیت سیاهی خویش
زنگه از راستی مدید گریز / گفت کاحوال این سیاه حریر
من که پیری فلان ملک بودم / که از و کرچه مرد و مشهودم
ملکی بود کاسکار و بزرگ / همتی داد عیش را با برگ
فلک از طالع خرد بیاش / خوانده شاه سیاه پوشانش
اقبال آن پادشاه جهان فرخت / خنده میزد چو صبح گل بر رخت
داشت از صبح و زد چه رایه / جاهایی عجب گرا نمایه
میهمان خانه بهیا داشت / گر بشری روی بر شیاد داشت

Copyright © Dongguk University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)